خراسان روزنامه صبح ایران
سه شنبه ۲۳ آبان ۱۳۹۶ . ۲۵ صفر ۱۴۳۹ . شماره ۱۹۶۸۳

امیرعباس هویدا
(۱۳۵۸–۱۲۹۸ هـ.ش)

سیاستمدار، نخست‌وزیر و وزیر دربار دوره پهلوی دوم بود. خانواده او از پیروان فرقه ضاله بهائیت بودند. هویدا در زمان جدایی بحرین از ایران، نخست‌وزیر بود و تلاش زیادی در زمینه تحقق این مسئله و خواست شاه، انجام داد. او با ۱۳ سال نخست‌وزیری، رکورد طولانی‌ترین دوره برعهده داشتن این مسئولیت را در زمان محمدرضا پهلوی از آن خود کرده است.

بازیگران تاریخ

●●●

شریف امامی؛ امید واهی رژیم پهلوی

جعفر شریف امامی نامی آشنا و نخست‌وزیر دوران بحران پهلوی دوم است. سیاستمداری که قرار بود در قالب شعار پرطمطراق، دولت «آشتی ملی» رژیم پهلوی را به ساحل آرامش برساند، اما دولت وی نیز مستعجل بود و دوام چندانی پیدا نکرد و توفان انقلاب ۵۷، شاه و تمام نخست وزیران پس از شریف امامی را به سرنوشتی مشابه دچار کرد. به گزارش پایگاه مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، شریف امامی، فراماسونری تمام عیار بود و باید معیارهای اصلی اندیشه و عملکرد او را در گفتمان فراماسونری جست و جو کرد. پدر شریف امامی و پدربزرگش، هر دو روحانی بودند. پدرش از سوی ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه ملقب به "معتمدالشریعه" و "نظام الاسلام" شده بود؛ اما سرنوشت برای شریف امامی مسیری دیگر را رقم زد و وی، بلافاصله پس از اتمام دوران تحصیلات متوسطه خود، راهی غرب شد و در سوئد و آلمان به تحصیل در رشته برق پرداخت. پس از بازگشت شریف امامی به ایران، او مدتی سِمَت‌هایی مانند ریاست راه آهن ایران را برعهده داشت که چندان در آن ها موفق نبود. شریف امامی در شهریور ۱۳۲۰، به جرم همکاری با آلمانی ها، مورد غضب قرار گرفت و به اراک تبعید شد. با این حال، تلاش وی برای برقراری ارتباط نزدیک با انگلیسی ها، خیلی سریع او را به عرصه سیاست بازگرداند؛ به طوری که شریف امامی در دوره پهلوی دوم، به انگلوفیلی تمام عیار تبدیل شد و مناصبی مانند وزارت راه، ریاست سازمان برنامه و سناتوری را، به واسطه این ارتباط نزدیک با انگلیسی ها و دربار و در رأس آن ها شاه، تجربه کرد. این چهره فراماسون تاریخ معاصر ایران، سلسله مراتب را در لژهای مختلف فرقه گذرانده بود و البته، برای نخستین بار، این مناصب را با عضویت در لژ آفتاب تجربه کرد. تجربه‌ای که مبدل به دریچه‌ای برای پیشرفت شریف امامی در میان ماسون ها شد. در سال ۵۶ و ۵۷، یعنی در دو سال پایانی منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی، رژیم شاه مخمصه عجیبی را تجربه کرد و به ویژه، در سال ۵۷، به هر ریسمانی، ولو نامطمئن، متوسل شد، بلکه بتواند به حیات خود ادامه دهد. در این میان، جعفر شریف امامی یکی از همان ریسمان‌هایی بود که شاه در آن روزهای بحرانی، به آن امید بست. شاه به شریف امامی امید بسته و امیدوار بود بتواند با تکیه بر قدرت و جایگاه فراماسونری و صبغه ظاهراً مذهبی وی، عمر رژیم خود را افزایش دهد؛ اما این بار شریف امامی در ایفای نقش خود ناکام ماند و خیلی سریع جای خود را به ارتشبد ازهاری داد تا شاه از تغییراتی که قرار بود به وسیله شریف امامی صورت پذیرد، ناامید شود.

بحرین، چرا و چگونه از ایران جدا شد؟

نقش شاه، انگلیس و سعودی ها در جدایی استان چهاردهم ایران

گروه اندیشه
info@khorasannews.com

حاکمیت ایران بر بحرین، به دوران پیش از ظهور اسلام باز می گردد. بحرین در دوره هخامنشیان، «گرا» و در عصر ساسانی، «شماهیک» خوانده می شد. پس از ظهور دین اسلام و ورود آن به ایران نیز، بحرین همچنان متعلق به حکومت‌های ایرانی بود؛ به‌طوری که این امر را می توان در کتاب‌ها و منابع مورخان مسلمان مشاهده کرد. به گزارش پایگاه مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، حمدا... مستوفی، در «نزهة‌القلوب»، ضمن تشریح و نام بردن از مناطق مختلف ایران، از جزایر بحرین نیز، نام می برد و در فارس‌نامه می نویسد: «جزایری که در بحر فارس است از جزایر... [ایالت] فارس شمرده‌اند و بزرگ ترین آن ها از کثرت مردم و نعمت، جزایر کیش و بحرین است. اکنون جزیره بحرین جزو فارس است و از ملک ایران.» در سده ۱۶ میلادی، هنگام آمدن اروپاییان به خلیج فارس، بحرین تابع هرمز و خراج گزار حاکم آن بود. پرتغالی ها پس از چنگ انداختن بر هرمز، توانستند بحرین را هم اشغال کنند. شاه عباس اول، پس از خاتمه دادن به غائله‌های داخلی، با کمک کشتی های هند شرقی انگلیس، موفق شد پرتغالی ها را در سال ۱۶۰۲ م، از بحرین بیرون کند. دولت ایران پس از آزادسازی بحرین، جزیره هرمز را مرکز دادوستد قرار داد. در اواخر دوره صفویه، هلندی ها نیز، به عنوان رقیبی پر قدرت در منطقه خلیج فارس فعال شدند و با انگلیسی ها به رقابت پرداختند. سقوط صفویه، موجب پریشانی امور سیاسی جنوب ایران و شکل گیری حاکمیت های محلی و استقرار قبایل مختلف عرب در سواحل ایران شد. عرب‌های هوله، از جمله این قبایل بودند که توانستند از این فرصت استفاده و بحرین را به مدت چند سال، اشغال کنند. با به قدرت رسیدن نادرشاه و اقدامات گسترده او در سرکوب قدرت‌های محلی، اوضاع خلیج فارس دگرگون شد. نادرشاه، به حاکم فارس دستور داد تا به بحرین لشکر کشی کند و با آن که هلندی ها از کمک کردن به ایران خودداری کردند، نیروهای ایرانی توانستند این منطقه را آزاد و آن را به ایران بازگردانند و فرمانده نیروهای ایرانی، کلید قلعه‌های بحرین را نزد نادرشاه فرستاد.

در سال ۱۷۸۳ م که ایران گرفتار جنگ‌های داخلی و زد و خوردهای خونین جانشینان کریم خان‌زند با یکدیگر بود، اعراب قبیله عتوب، مقیم شبه جزیره عربستان، بحرین را اشغال و یکی از شیوخ خود را به حکمرانی این مجمع‌الجزایر منصوب کردند. اما هنگامی که آغامحمدخان قاجار توانست بنیان سلطنت و اقتدارش را محکم کند، شیخ نصرخان، از رؤسای عشایر طرفدار ایران را به حکومت بحرین منصوب کرد. آغامحمدخان، چند ماه قبل از این که به قتل برسد، در اوایل سال ۱۷۹۷ م، به شیخ نصرخان دستور داد امنیت خلیج فارس را تأمین کند و سلطان مسقط را که به خاک ایران دست‌اندازی می کرد، گوشمالی دهد، اما قتل ناگهانی پادشاه قاجار این نقشه را برهم زد و سلطان مسقط، همچنان به تجاوزات خود ادامه داد.

آغاز مداخله انگلیسی‌ها

تا هنگامی که دولت مرکزی قدرتمند بود و می‌توانست امنیت خلیج فارس را تأمین کند، انگلیسی ها به مداخله گری در خلیج فارس نمی‌پرداختند و فقط در حوزه فعالیت‌های تجاری حضور داشتند. اما با شروع درگیری‌های ایران در جنگ با روسیه تزاری و قدرت گرفتن دزدان دریایی در کرانه‌های جنوبی خلیج فارس، دولت انگلستان به بهانه تأمین امنیت راه دریایی خود به هند، دست به کار شد و رفته رفته قدرت خود را در خلیج فارس گسترش داد. به خصوص آن که دولت ایران، به علت فقدان نیروی دریایی، قادر نبود هیچ اقدامی برای جلوگیری از اقدامات تجاوزکارانه انگلیسی ها در خلیج فارس و حمایت از اتباع خود در این منطقه، انجام دهد. انگلیس علاوه بر حفاظت از نفوذ و منافع بازرگانی خود در منطقه، درصدد بود از نفوذ قدرت‌های استعماری دیگر در خلیج فارس جلوگیری کند؛ چرا که این امر، می‌توانست خطر عمده‌ای برای هندوستان باشد. چنان که وقتی ناپلئون پس از حمله به مصر، در سال ۱۷۹۸ م، به امید دستیابی به هند، با فتحعلی شاه وارد مذاکره و خواستار ایجاد پایگاهی در خلیج فارس، برای حمله به هند شد، انگلیسی‌ها به وحشت افتادند و با دادن وعده‌های دروغین به فتحعلی شاه، او را از دادن پایگاه به فرانسوی ها منصرف کردند. اوایل سال ۱۸۱۹ م، ناخدا بروس، فرمانده ناوگان انگلیس در خلیج فارس، قراردادی با حسنعلی میرزا فرمانفرما والی فارس امضا کرد که در فرازی از آن آمده بود: «تا وقتی که دولت ایران توان حفظ امنیت خلیجِ فارس را ندارد، این امر برعهده دولت انگلیس باشد.» به این ترتیب، ایران موقتاً از یکی از حقوق مهم و مُسَلّم خود در خلیج فارس چشم‌پوشی کرد. در پی امضای این قرارداد، ناوگانی مرکب از شش کشتی جنگی و سه هزار ملوان، از بمبئی عازم خلیج فارس شدند. فرمانده این ناوگان، ژنرال سرویلیام گرانت کامیر بود که ابتدا رأس‌الخیمه را با نیروی توپخانه خود فتح و سپس، بقیه شیخ‌نشین های جنوب خلیج فارس را بدون برخورد و مقاومت جدی، یکی بعد از دیگری اشغال کرد. پس از خاتمه عملیات، فرمانده نظامی انگلیس با یکایک شیوخ وارد مذاکره شد و در فاصله ششم تا یازدهم ژانویه ۱۸۲۰، قراردادهایی با شیوخ عرب منعقد کرد که به موجب آن‌ها، شیوخ یازده گانه متعهد شدند دست از جنگ و ستیز با یکدیگر و راهزنی دریایی بردارند. شیخ بحرین نیز، در امضای این قرارداد شرکت کرد و این امر، مقدمه تحت‌الحمایگی انگلستان بر منطقه بحرین شد؛ تا آن جا که در ۳۱ مه ۱۸۶۱، طیِ قراردادی، مجمع‌الجزایر بحرین که به تازگی در آن نفت کشف شده بود، رسماً تحت‌الحمایه انگلیس شد و اداره آن در اختیار استعمار گر پیر قرار گرفت. دولت ایران، بلافاصله پس از اطلاع از این قرارداد، به این عمل اعتراض کرد. اما انگلیس، به این اعتراض وقعی نگذاشت. انگلیسی ها چند سال بعد، با کمک رساندن به یکی از نوادگان شیخ بحرین، او را از حکومت برکنار کردند و فرد مورد نظر خود را به قدرت رساندند. به این ترتیب، استحکام پایه‌های نفوذ استعمار انگلیس در بحرین که جزئی از خاک ایران محسوب می شد، افزایش یافت.

شکایت به جامعه ملل

این وضع تا به قدرت رسیدن پهلوی اول ادامه داشت. در این دوره، دولت ایران، خواستار بازگرداندن اداره جزایر بحرین به ایران شد. اختلاف ایران و انگلیس بر سر جزایر بحرین، در نوامبر ۱۹۲۷ م، به جامعه ملل ارجاع داده شد، اما با توجه به قدرت و نفوذ بریتانیا در ایران و منطقه، به جایی نرسید. برخی تأسیس کشور عراق توسط انگلیسی‌ها و جدا کردن آن از دولت عثمانی و آغاز مناقشات مرزی این کشور با ایران را، دلیل به نتیجه نرسیدن دعوای ایران در جامعه ملل می‌دانند. اما واقعیت آن بود که دولت ایران، در آن زمان، توانایی مخالفت با خواسته‌های انگلیس را نداشت و از سوی دیگر، حضور رجال انگلوفیل متعدد، در صحنه سیاست ایران، مانع از هر گونه اقدامی علیه خواسته‌های این دولت استعماری می‌شد. به همین دلیل، به نظر می‌رسد، طرح دعوا در جامعه ملل، بیش از آن که یک اقدام عملی برای بازگرداندن حاکمیت دولت ایران بر بحرین باشد، ژستی عوام فریبانه بود.

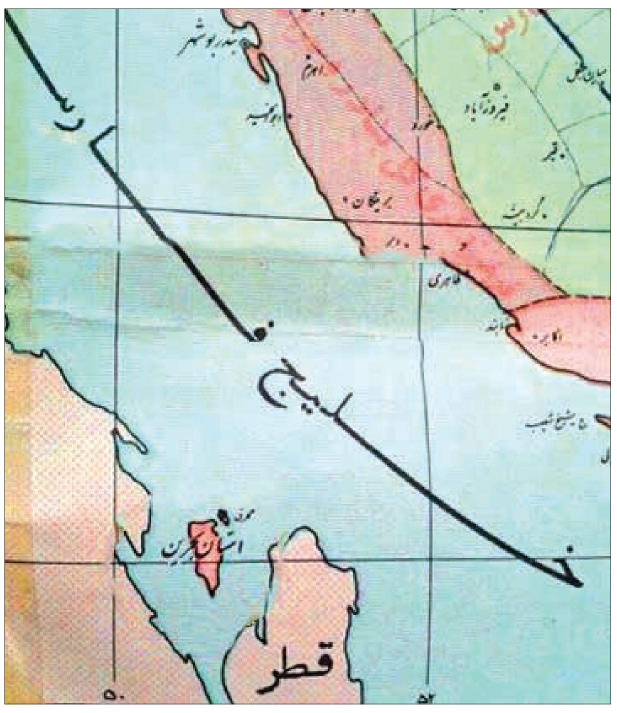

نقشه خلیج فارس پیش از جدایی بحرین از ایران؛ نام این جزیره به عنوان «استان» ثبت شده است

استان چهاردهم از ایران جدا می شود

دولت ایران، پس از پایان یافتن جنگ جهانی دوم، یک بار دیگر موضوع قانونی بودن حاکمیت ایران بر بحرین را مطرح کرد و آن را به سازمان ملل ارائه داد. در ۲۱ آبان ۱۳۳۱ و در دوره نخست‌وزیری دکتر مصدق، بحرین استان چهاردهم ایران نامیده شد. با این حال، این رویکرد، پس از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲، کنار گذاشته شد. شاه گمان می کرد که با خروج نیروهای انگلیسی از خلیج فارس و با توجه به وضعیت شیخ‌نشین های حاشیه جنوبی خلیج فارس، می‌تواند دست برتر را بگیرد و خود را به عنوان قدرت اول منطقه مطرح کند. بر همین اساس، تصمیم گرفت مطابق با طرح انگلیسی ها، با چشم‌پوشی از بحرین، حاکمیت جزایر سه گانه تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی را از آن خود کند؛ جزایری که به لحاظ تاریخی و سیاسی، اصولاً متعلق به ایران بودند و در این مسئله، تردیدی وجود نداشت. از سوی دیگر، انگلیسی ها، با استفاده از رجال وابسته به خود در ایران، موضوع بی اهمیت بودن بحرین برای ایران را شایع کردند. آن ها مدعی بودند که ذخایر نفتی بحرین رو به پایان است و تجارت مروارید این منطقه نیز، دیگر رونق گذشته را ندارد. از سوی دیگر، اظهارات سعودی ها، مبنی بر این که عرب ها باید جای نیروهای انگلیسی را در منطقه بگیرند و استقبال از عیسی بن سلمان آل خلیفه (حاکم وقت بحرین) به عنوان یک کشور مستقل در ریاض، باعث بالا گرفتن تنش میان ایران و عربستان شد؛ تنشی که با مداخله انگلیس، خیلی زود پایان یافت. شاه، طی مصاحبه‌ای، به طور ضمنی از استقلال بحرین حمایت و آن را منوط به خواست اهالی این منطقه کرد. در حالی که همه می‌دانستند برگزاری رفراندوم در این منطقه، افزون بر غیرقانونی بودن آن، کاملاً فرمایشی است و به نتیجه مطلوب انگلیس و شیوخ عرب می انجامد. به این ترتیب و در پی برگزاری رفراندوم فرمایشی، شورای امنیت سازمان ملل متحد، طی قطعنامه شماره ۲۷۸، به تاریخ ۲۱ اردیبهشت ۱۳۴۹ ش / ۱۱ مه ۱۹۷۰ م، استقلال بحرین را به رسمیت شناخت. در آذرماه سال ۱۳۵۰، به محض خروج نیروهای انگلیس از خلیج فارس، به دستور محمدرضا پهلوی، نیروی دریایی ایران وارد سه جزیره ایرانی ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک شد، اما بحرین دیگر بخشی از خاک ایران محسوب نمی شد. جدایی بحرین با مخالفت شیعیان این منطقه که اکثریت ساکنان آن را تشکیل می دادند، روبه رو شد، اما راه به جایی نبرد.

گزارش تاریخی

●●●

عهدنامه «آخال» و جدایی آسیای میانه از ایران

آن چه از همان ابتدای استقرار قاجارها بر سریر قدرت به چشم می آمد، بی نظمی و ناتوانی آن ها در اداره امور و حفظ تمامیت ارضی و منافع ملی بود. قاجارها مانند دوران پیش از حکمرانی، با منش قبیلگی خود زندگی می کردند؛ از این رو تا سال‌ها ارتش منظمی در اختیار نداشتند. آن ها در زمینه مدیریت مسائل اقتصادی، فرهنگی و سیاسی نیز، بدون ساختار مشخصی حکمرانی می کردند و تنها چیزی که از پادشاهی و اداره کشور بلد بودند، تاج بر سر گذاشتن، نشستن بر تخت پادشاهی و گرفتن مالیات‌های کمرشکن بود. این شرایط اسف بار، با نفوذ قدرت‌های استعماری روس و انگلیس در ایران، همزمان شد و اوضاع کشور را، بیش از پیش آشفته کرد. قاجارها که ارتش منظم و به روزی در اختیار نداشتند، نتوانستند در برابر قدرت نظامی روسیه مقاومت کنند. تحمیل دو عهدنامه ننگین گلستان و ترکمنچای، از نتایج این ضعف آشکار بود. همین ضعف نیروی نظامی و نبود یک ارتش منظم، یکی از مهم ترین دلایل انعقاد عهدنامه آخال نیز محسوب می شود. بخش شمال خراسان بزرگ که محل زندگی اقوام عمدتاً بیابانگرد بود، به مأمن راهزنانی تبدیل شد که گاه و بیگاه، روستاها و شهرهای خراسان را عرصه ترکتازی و تاراج قرار می دادند و ناصرالدین شاه و اسلافش، نمی توانستند در برابر آن ها کاری از پیش ببرند. روس ها، با سوءاستفاده از این فرصت، ضمن غلبه بر قبایل بیابانگرد و تسلط بر شهرهای بزرگی همچون سمرقند و بخارا که از دیرباز بخشی از خاک ایران محسوب می شدند، از دولت ایران خواستند این مناطق را به امپراتوری روسیه واگذارد تا امنیت شمال خراسان، تأمین شود. شاه مستأصل و بی مایه قاجار نیز، این پیشنهاد را پذیرفت و به این ترتیب، عهدنامه ننگین دیگری امضا و بخش وسیعی از خاک ایران، از آن جدا شد. این پیمان که به «آخال» معروف شد، دارای چهار محور بود و در ۲۳ آذرماه سال ۱۲۶۰، به امضای مؤتمن‌الملک (وزیر خارجه ایران) و ایوان زینوویف (فرستاده روسیه) رسید. محور نخست و بنیادی این قرارداد که فلسفه انعقاد آن نیز محسوب می شد، مشخص شدن مرز میان ایران و روسیه در شمال خراسان بود. در عین حال، این بخش دوم معاهده آخال بود که خسارت جبران ناپذیری به ایران وارد آورد. روسیه تزاری، طوری مرزها را در این معاهده ترسیم کرد که علاوه بر الحاق بهترین و حاصلخیزترین نواحی آن منطقه به کشور خود، خطر بسیار بزرگی برای صنعت و کشاورزی خراسان نیز به وجود آورد. طبق عهدنامه، روسیه تزاری کوه‌های مرتفع را در مرزهای خود قرار داده بود و به این ترتیب، آب و چشمه‌های حاصله از این کوه‌ها نیز، متعلق به این کشور اعلام شد. با چنین تعهدی، روس‌ها هر زمان که مایل بودند، می‌توانستند مانع ورود آب به ایران شوند و کمر کشاورزی منطقه را بشکنند.

ماجراهای شیرین و پندآموز در ستون حکایت
هر روز در صفحه «همشهری سلام»

سخن بزرگان
زیباترین و به یادماندنی ترین سخنان مشاهیر در صفحه «همشهری سلام»